## تقدیر و مشیت از نقطه نظر سلسله طولیه

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 عرض شد تقدیر و مشیت از نقطه نظر سلسله طولیه در رتبه متقدم از اعیان خارجی قرار دارد. و این تقدم یك تقدم علّی است، نه تقدّم زمانی. زیرا در تقدّم زمانی لازمه‌اش تحقّق مادّه است، یا شبه مادّه. تا مادّه نباشد، زمان معنا ندارد و مكان معنا ندارد.

 الآن كه ما در این‌جا نشسته‌ایم، یك مكانی را برای حضور خودمان احساس می‌كنیم. یك فضایی كه در این اتاق این فضا به عنوان مكان در این‌جا برای ما متصور است و رویش حساب می‌كنیم: آقا برو در فیضیه، در فلان اتاق. آدرس می‌دهیم و خودمان هم احساس می‌كنیم یك ارتباطی با این فضا داریم. وقتی كه از این فضا خارج می‌شویم، یك حسّی سوای از حسّ قبلی كه در این فضا قرار داریم برای ما آن حسّ حاكم است. در این‌جا، این مشخص است.

 ولی صحبت در این است كه این فضا، خودش چیست؟ خود این فضا به تنهایی وجود دارد یا این‌كه یك مادّه‌ای در این‌جا حضور پیدا كرده، وجود پیدا كرده، و به واسطه آن مادّه اطلاق مكان و اطلاق فضا، بر این مكان و بر این موقع می‌كنیم. اگر این چهار دیوار اطراف نباشند، شما چه مكانی را می‌توانید تصور كنید؟ هیچ! اگر این چهار دیوار را شما بردارید، این فضای داخل در حجره، ملحق می‌شود به فضای داخل در خود مدرسه و دیگر شما تمایزی نمی‌توانید قائل بشوید و بگویید این اتاق سوای از فضای داخل مدرسه است. دیگر اتاقی نیست! شما آجرها و خشت‌ها و سنگ‌ها و این‌ها را همه را درآورده‌اید و ریخته‌اید یك طرف. به مجرد این‌كه شما این دیوار را برداشتید فضای داخل اتاق هم برداشته می‌شود. فضا هست، ولی دیگر به عنوان فضای داخل اتاق نیست. حالا چرا آن فضا هست؟ به خاطر این‌كه چهار دیوار مدرسه الآن هست. این محیط و این وسعت كه از بین نمی‌رود. این چهار دیوار این فضا برداشته شده است، این فضا ملحق شده به فضای مدرسه، باز می‌گوییم كه مدرسه فیضیه، صحن مدرسه فیضیه دارای یك همچنین ابعادی هست، چون دیوار هست. حالا اگر دیوار مدرسه فیضیه را شما برداشتید ...

 ببینید ما همه‌اش داریم رو به مادّه می‌رویم ... دیوار را برداشتید دیگر فضای مدرسه فیضیه معنا ندارد؛ هیچ مدرسه‌ای نیست؛ یك زمین مسطحی است مثل سایر زمین‌ها، یك محیطی است مثل سایر محیطها. پس این مكان مدرسه فیضیه تا زمانی صادق است كه مادّه‌ای به نام دیوار یا هرچه از آن مواد دیگر، چوب مثلًا، آهن مثلًا، طناب، این فضا را این بگیرد. وقتی شما این را برداشتید، دیگر تفاوتی بین این فضا و بین فضای اطراف نمی‌كنیم؛ این فضا ملحق می‌شود به فضای شهر قم. همین مطلب را شما راجع به فضای شهر قم در نظر بگیرید نسبت به سایر فضاها. می‌بینید حرمی هست، حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها هست؛ پس یك مادّه‌ای در این‌جا هست، یك گنبدی در این‌جا هست، خیابان‌هایی هست، نمی‌دانم درخت و اشجار و این خصوصیاتی هست، من حیث المجموع وقتی مقایسه كنید بین این‌جا و جای دیگر، می‌گویید این‌جا شهر قم است، آن‌جا همدان است و آن جا طهران است و آن‌جا شهر دیگر است.

 این مطلب برگشتش به این است كه برای تحقق عرضی كه عارض بر موضوع می‌شود به نام مكان و به نام «أین»، ما چیزی به اسم مادّه باید در خارج داشته باشیم. اگر داشته باشیم این امر محقق می‌شود. این مسئله خیلی مهم است، چون اگر خوب به این مطلب برسیم، خیلی قضایا حل می‌شود؛ مثل مسئله بسیار مهم ربط حادث با قدیم كه البته در همین مقوله‌ها و این‌ها می‌آید.[[1]](#footnote-1)

 این مادّه خارجی است كه برای ما ایجاد مكان می‌كند. این مادّه، اگر وجود نداشته باشد، آیا شما می‌توانید یك امر مستقل روی پای خود ایستاده ـ مستقل بالذات ـ یك امر خارجی كه دارای وجود و تعین خارجی است، نه تعین وهمی و اعتباری؛ به اسم مكان شما می‌توانید تصور كنید؟ ابداً! شما فرض كنید در این‌جا كرات را مشاهده می‌كنید، این عالم، منظومه شمسی كهكشان‌ها همه‌ی این‌ها را می‌بینید. كره یك چیزِ مشخص است، هر چیزی یك جنسی دارد؛ كره زمین جنسش خاك و سنگ است و مواد و معادن و این خصوصیات اسمش را كره زمین گذاشته‌ایم.

 كره ماه دارای یك خصوصیات دیگری است و همین‌طوری هلمّ جراً. آن‌چه را كه شما الآن دارید تصور می‌كنید مكان نیست، مواد را شما دارید تصور می‌كنید. مكان چیست؟ مكان را شما از كجا آوردید؟ «أین» را شما از كجا آوردید؟ شما می‌گویید كه فاصله بین كره زمین و كره ماه چند ثانیه نوری طول می‌كشد، این فاصله، اسمش را مكان می‌گذاریم. این فاصله قبل از این‌كه كره زمینی خلق بشود كجا بود؟ كره زمین خلق شده دیگر، از اوّل كه نبوده است. كره ماه كه از اوّل نبوده، خلق شده است. قبل از خلقت زمین و قبل از خلقت قمر. حالا این دو تا را حساب می‌كنیم، بقیه هم همین‌طور؛ قبل از این خلقت، این فاصله بین زمین و بین قمر كجا بود؟ هیچ! فاصله‌ای نبود! اصلًا چیزی نبود به نام فاصله، چیزی ما نداشتیم به نام مكان، چیزی نداشتیم كه بخواهیم رویش دست بگذاریم: این مكان است!

 وقتی شما می‌گویید مكان، كه یك مرتبه یك كره زمینی خلق بشود. وقتی یك كره زمین خلق شد، با آن، اعراضی به وجود می‌آید، از جمله آن اعراض، عرضِ چیست؟ عرضِ مكان است، عرضِ «أین» است. ولی خود مكان فی حدّ نفسه نیست. همین قضیه نسبت به زمان است. زمان و مكان بر خلاف آن‌چه كه بسیاری نوشته‌اند این دو امر اعتباری است. اعتبارش هم به اتّكاء به مادّه است. یعنی تا مادّه خارجی نباشد، نه زمانی متحقق است، و نه مكانی. شما بدون یك مادّه خارجی می‌توانید زمان و مكان را تصور كنید؟ این‌ها كه می‌گویند زمان یك امر نسبی است و این حرف‌ها، همه كشك است![[2]](#footnote-2)

 این مادّه بدون این‌كه باشد، قبل از این‌كه مادّه باشد، شما چطور می‌توانید یك زمان را تصور كنید و وجود زمان را در ذهن خود بیاورید؟ چیزی در قبال مكان، چیزی در قبال وزن، چیزی در قبال كیف، چیزی در قبال كمّ؛ یعنی این اعراضی كه الآن هستند، خب یكی‌شان فرض كنید كه متی است دیگر، آن زمان و ... یك امر مستقل به نام زمان، جدای از مادّه و بدون لحاظ مادّه، یعنی بدون لحاظ كره الأرض و بدون لحاظ كره القمر و بدون لحاظ كره الشمس و بدون لحاظ انسان و بدون لحاظ اشیاء دیگر بدون این‌ها یك امر مستقلی است كه دارای هویت خارجی است. ما الآن دارای هویت خارجی هستیم، یك خصوصیتی داریم، یك أینی داریم، یك تعینی داریم. زمین، درخت، الآن این درختی كه من دارم مشاهده می‌كنم این دارای هویت خارجی است؛ با آن تیر چراغ برقی كه در كنارش هست تفاوت می‌كند. آن حیات دارد، این حیات ندارد، آن مرده است، این زنده است، خصوصیاتی دارد، آن دارای حركت است این دارای سكون است. یك امر مستقل خارجی به نام زمان جدای مادّه؛ شما چطور تصور می‌كنید؟ به من نشان بدهید! می‌شود همچنین چیزی اصلًا تصور كنید؟ نه!

 پس بنابراین برای تحقق مكان، و برای تحقق زمان، چاره‌ای جز وجود یك تعین و یك هویت خارجی نیست؛ اوّل باید آن باشد. اگر آن نبود اصلًا ما مكان و زمانی نداریم و چیزی به نام زمان و مكان نداریم كه بخواهیم بر او حكم كنیم تا بخواهیم آن را «محكوم به» قرار بدهیم یا محكوم قرار بدهیم.[[3]](#footnote-3)

 مثل أعدام. اصلًا امر عدمی است دیگر، وقتی كه این شد، می‌شود یك امر عدمی. وقتی یك امر عدمی شد، پس بنابراین چطور می‌شود كه در این‌جا ما بخواهیم نسبت به یك امر عدمی حكم وجودی صادر كنیم؟ و یك امر وجودی را بر یك امر عدمی در آن‌جا بار كنیم؟ حالا كه این قضیه روشن شد، سراغ روایات می‌رویم.

 فقط من به عنوان یك اشاره می‌گویم تا این‌كه رفقا بروند به این قضیه فكر كنند تا ببینند به كجا می‌رسند. این روایاتی كه داریم كه ائمه می‌فرمایند ما قبل از خلقت آدم به چهار هزار سال بودیم، این‌ها یعنی چه دیگر؟[[4]](#footnote-4) خب خلقت آدم یعنی خلقت چه؟ قبل از خلقت دنیا. قبل از این‌كه خدا این آسمان را خلق كند، زمین را خلق كند، در یك روایت هزار سال داریم، در یك روایت دیگر چهار هزار سال داریم، در دیگری ... این در این‌جا چه معنایی می‌تواند پیدا كند؟ مگر قبل از وجود مادّه، چیزی به نام زمان وجود دارد تا امام بگوید یك سال، دو سال، سه سال، ده سال، هزار سال، چهار هزار سال؟ چیزی ما نداریم به عنوان زمان. زمان مترتب بر مادّه است. وقتی كه مادّه در خارج تعین پیدا می‌كند با خودش یك مسائلی را موجود می‌كند. یكی از آن‌ها كیف است.

 یك وقت بچه‌ای كه به دنیا می‌آید قبل از این‌كه به دنیا بیاید خب شما نمی‌دانید این بچّه رنگش چطور است، قدش چطور است، وزنش چطور است، نمی‌دانم خصوصیات چشم و ابرو و صورتش چطور است، اصلا پسر است یا دختر است، حالا قبل از این تجهیزات و مسائل جدید؛ هیچ خبر ندارید، قبل از این‌كه به وجود بیاید، یك چیزهایی با خودش به وجود می‌آورد. بعضی از آن چیزها مربوط به خودش است، بعضی از آن چیزها انتزاعات و اعتبارات انسان است. آن چیزهایی كه مربوط به خودش است، مثل كیفیتی كه به خودش بستگی دارد، از رنگ پوست و صورت، وضع چشم و ابرو و وزن و امثال ذلك، كه این‌ها اموری مربوط به خودش است.

 یك چیزهایی را ما به او نسبت می‌دهیم. مثلا می‌گوییم فرض كنید پسرِ فاطمه خانم. خب این پسر فاطمه خانم كجای صورتش نوشته؟ جایی‌از او كه ننوشته است. امّا همین كه شما می‌بینید از این مخدره این زائیده شد، و بله ... حالا این زائیدن هم تفاوت می‌كند، بعضی‌ها به سهولت می‌زایند، بعضی‌ها خیلی مشكل می‌زایند، بعضی‌ها بله ... خیلی ... می‌گویند بعضی‌ها زائیده می‌شوند با خودشان یك چیزهایی هم می‌گویند، می‌آورند ... نمی‌دانم والله! دیگر این هم بالاخره از مولودهای آخر الزمان است! خبر نداریم دیگر!

 درست شد؟ خب این‌هایی كه زائیده می‌شوند قبلًا باید مقدماتی را طی كرده باشند تا به مرتبه زائیدن برسند. همین‌طوری كه نمی‌شود! مگر حضرت عیسی باشد كه بدمد و ... بلكه یك سلسله مقدماتی لازم دارد كه به خاطر آن سلسله مقدمات، می‌گویند پسرِ اصغر آقا! حالا فهمیدید؟ باید یك مطالبی در خارج تحقق پیدا كند، لابد دیگر آقایان، از این مسائل اطلاع دارند!

 این كه می‌گویند پسر اصغر آقا، روی پیشانی‌اش كه ننوشته، ما داریم می‌گوییم! ما از كجا می‌گوییم؟ رجماً بالغیب كه نمی‌گوییم، لابد بالاخره بر اساس تجربیات ...!

 و از این‌كه از این مادر به وجود می‌آید، می‌گوییم مثلًا پسر فاطمه خانم. در حالی كه این اعتباری است ... نوه حاج محمودِ فلان و نتیجه فلانی و هی همین‌طور ...

 این مسائلی را كه ما نسبت می‌دهیم، این‌ها امور انتزاعی است كه به واسطه قرائن و به واسطه شرایط خاصّ این‌ها به او انتساب پیدا می‌كند. تا این نیاید، نه پسرِ اصغر آقایی تحقق دارد، نه پسرِ فاطمه خانمی، نه نوه اینی و نه نتیجه آنی، هیچ نیست.

 باید به وجود بیاید شما با چشمتان ببینید، حالا بگویید چه؟ حالا بگویید پسر فلانی است. یا حالا دخترِ فلانی است، مادرش این است، پدرش آن است ...

 عرض كنم حضورتان كه یاد این افتادم یك دفعه یك جا یك چیزی نوشته بودند، یك مسابقه‌ای بود، با چند تا از دوستان بودیم، نوشته بود كه: بهترین شغل چیست؟ بهترین شغل برای پرستارهاست ـ روز پرستار بود مثل این‌كه ـ كه بهترین شغل را می‌خواستند بگویند كه شغل پرستاری است ... خب واقعاً هم شغل بسیار شریفی است دیگر، كمك به مریض‌ها چقدر واقعاً ثواب دارد، خیلی ثواب دارد انسان به یك مریضی، به یك درمانده‌ای بخواهد كمكی كند؛ مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً آن چیزی كه در میان ما نیست، الحمدلله، آن درمانده، آن كسی كه دستش از همه جا كوتاه است. آنكه كه می‌آید بیمارستان با یك دفترچه چك و فلان، آن اتكایش به همان صفرهایی است كه در بانك دارد، آن مهم نیست، آن رسیدگی به او مهم نیست؛ خوب است، نمی‌گویم بد است، امّا بالاخره ...

 امّا آنكه كه دفترچه چكش فقط خداست، آن با چه اعتمادی، با چه تفكری می‌آید؟ آن با چه تعلقی می‌آید؟ اگر راست می‌گویید به او برسید! آنكه اتكایش به آن دفترچه‌ای كه در جیبش گذاشته نیست، ندارد كه بگذارد در جیبش؛ ندارد! بله الحمدلله به این چیزها خیلی خوب به نحو اتمّ رسیدگی می‌شود!! و خیلی ... چه عرض كنیم دیگر؟! چه بگوییم؟!

 خلاصه روز پرستار بود و در مسابقه گفته بودند بهترین شغل چیست؟ یك پرستار گفته بود كه كار من كه مامائی است. وقتی كه بچه به دنیا می‌آید و می‌گیرمش، این بهترین شغل است، زیرا من اوّلین كسی هستم كه دستم به یك فرشته معصوم می‌خورد. راست هم می‌گوید! بچه كه به دنیا می‌آید معصوم است.

 من گفتم: بنویس پس آن‌هایی كه این فرشته معصوم را خلق می‌كنند، آن‌ها خیلی دیگر شغل بالاتری دارند! ما از فردا دیگر شغلمان را پیدا كردیم! اگر قرار باشد دست زدن به یك فرشته بالاتر باشد خب آنكس كه ... و این جواب خیلی مطلوب واقع شده بود ... علی كلّ حال آدم گاهی هم تفنناً یك چیزهایی جدی بگوید!!

 حالا روی این جهت، ما بنشینیم فكر كنیم این دسته از روایاتی كه رفقا حتماً بروند روایات را امشب ببینند، چون فردا من راجع به این روایات صحبت می‌كنم. بالاخره این مسائلی است كه باید جمع كرد بین هر دو؛ هم جنبه فلسفی و هم جنبه عرفان نظری نسبت به این قضیه و هم جنبه روائی و مطالبی كه در این مورد از ناحیه شرع رسیده است.

 روایاتی كه در این زمینه، تحدید زمان می‌كنند. و واقعاً عجیب است كه چطور افرادی كه دستشان از معارف الهیه كوتاه است، آن‌ها می‌توانند در امثال این‌گونه مسائل و این‌گونه احادیث اظهار نظر بكنند.

 من یك دفعه مشهد با یكی از علمای مشهد كه الآن فوت كرده راجع به همین قضیه ربط بین حادث و قدیم و امثال ذلك صحبت می‌كردم. از این افرادی كه مخالف با فلسفه بودند و به اندازه دو سطر از فلسفه چیزی حالیشان نمی‌شد.

 گفت شما راجع به این قضیه چه می‌فرمایید كه امام علیه السلام می‌فرمایند كه ما انواری بودیم ـ وقتی از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌كنند ـ می‌فرمایند کنّا أنواراً قبلَ خلقه آدم ـ به همین عبارت‌هایی یا مشابهش ـ بأربعه آلاف چهار هزار سال قبل از خلقت آدم ما انواری بودیم كه تحت عرش بودیم و خداوند را عبادت می‌كردیم[[5]](#footnote-5).

 گفتم این تحدیدی كه امام می‌فرمایند چهار هزار سال، منظور همین سال‌هاست؟ یعنی چهار هزار سال قبل از خلقت؟ خب چطور شما می‌توانید این مسئله را تفسیر كنید؟ چرا چهار هزار و یك سال نیست؟ چرا سه هزار و سیصد و نود و هشت نیست؟ قضیه چیست؟

 و از آن طرف در قرآن هم داریم وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ[[6]](#footnote-6) آیا منظور آن است؟ كه ألف سنه، یا این كه واقعاً چهار هزار سال است؟

 علاوه بر این وقتی شما یك حدی را برای خلقت آسمان‌ها و زمین می‌گذارید به چهار هزار سال، این چه ترجیحی دارد كه حالا فرض كنید كه ما چهار هزار سال قبل از خلقت آسماان‌ها و زمین بودیم؟ خب هزار سال هم باشد، این چه مسئله‌ای است؟ اگر این ترجیح یك ترجیح واقعی است؟ كه خب چرا این چهارصد هزار سال نیست كه این بیشتر برساند؟

 بعد از همه این‌ها گفتم كه: مگر زمان متكی به مادّه نیست؟ چطور قبل از این‌كه مادّه خلق بشود چهار هزار ...

 گفت: این‌ها روایات است، از ائمه گفته‌اند و ما هم این‌ها را نمی‌دانیم، باید این‌ها را بگوییم ولی راجع به این‌ها نمی‌شود صحبت كنیم.

 خب این یك مطلب دیگر است، یك قضیه دیگر است، یك وادی دیگر و بحث دیگر است. اگر این طور است خب نباید هم صحبت كرد، التفات می‌كنید؟

 حالا این روایاتی كه مربوط به خلقت هست، ما باید به این مسائل یك نظر بیاندازیم، تا بعد قضیه كیفیت عالم لوح محفوظ و عالم قدر در این‌جا برای ما روشن بشود، كه با توجه به این مطالب، چطور ما می‌توانیم تحدید زمان كنیم در ظرفی كه زمان وجود خارجی ندارد. چطور می‌شود تحدید زمان كرد؟ چون وقتی كه بنابراین باشد كه زمان تعلق به مادّه داشته باشد و مادّه معدوم باشد، عوارضی كه بر آن مادّه مترتب است مثل زمان و مكان آن‌ها هم معدوم هستند.

 وقتی كه معدوم شد، معدوم هم لا یخبر و لا یخبر به خواهد بود؛ پس بنابراین اصلًا زمانی وجود ندارد كه امام علیه السلام بخواهد راجع به این قضیه تحدید كند. این یك مطلب. یك مطلب كه ظاهراً در پریروز صحبت كردیم یكی از رفقا و دوستان در بین راه راجع به كیفیت آن، راجع به ترتّب در آن عوالم علوی نسبت به عوالم مادّه، راجع به آن صحبت شد و من عرض كردم كه این مطلب جایش خالی است و ان‌شاءالله در روز بعد راجع به این قضیه صحبت می‌كنیم.

 این كه در آیات راجع به داستان ألست داریم: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلي أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِينَ[[7]](#footnote-7) این قضیه‌ای كه مربوط به الست است. و خداوند این را در یك زمانی قبل، در یك زمان متقدمی كه اصلًا هنوز این خلقت تحقق خارجی پیدا نكرده و به این خلقت درنیامده است خداوند خطاب می‌كند، خلقتی كه این خلقت طبعاً جنبه مادّی نمی‌تواند داشته باشد.

 وقتی خدا می‌گوید از بنی آدم از ظهور آن‌ها، پشت‌های آن‌ها ما پیمان گرفتیم و عهد گرفتیم كه بر توحید و بر ربوبیت همه آن تأیید كردند و اقرار كردند و اعتراف نسبت به این قضیه كردند، این مطلب چطور می‌تواند باشد با وجود این‌كه ما گفتیم آن عالم، عالم ثابتات است و در آن‌جا چیزی از پروردگار مخفی نیست و هرچه هست در یك كفه در مرئی و منظر پروردگار است در حالتی كه خداوند قبل و بعدی را در این‌جا اثبات می كند. قبل از خلقت شما، قبل از به وجود آمدن شما، قبل از این‌كه شما در این‌جا پا بگذارید، قبل از این كه تكوّن و نشأت پیدا بكنید، ما در آن‌جا از شما عهد گرفتیم و اعتراف كردید و خود شما پذیرفتید؛ نه این‌كه شما یك وجود دیگری بودید؛ قبل از خلقت به آدم و ذریتهم این مسئله انجام شده است، نه این‌كه شما یك شیء دیگری بودید و ما از آن شیء دیگر اعتراف گرفتیم، عالم ألست ما یك عالم دیگری بود.

 همانطوری كه عرض كردم مثل یك دانه سیب كه در این دانه سیب استعداد برای درخت و بارور شدن و رسیدن به كمالات وجود دارد و ما انگار خطاب به این دانه سیب كنیم و بگوییم كه آیا تو اقرار می‌كنی كه اگر باغبان تو را در زمین بگذارد و آب بدهد و خصوصیات و شرایطش مهیا باشد، تو آیا اقرار می‌كنی بر این‌كه بتوانی بعداً یك درخت بارور و تنومندی بشوی و دارای میوه و كذا؟ ایشان هم بگوید بله.

 خب این دانه‌ی سیب با آن‌چه را كه بعداً به آن تبدیل می‌شود دو تاست. این دانه الآن كه پانزده تا و بیست تای از آن‌ها یك گرم هم وزن ندارد؛ آن یك درختی است كه ممكن است بله چند صد كیلو وزن درخت باشد، صد كیلو وزن درخت باشد، دارای چقدر میوه باشد و امثال ذلك. درست شد؟

 خب این دو موجود است، در حالتی كه شما می‌بینید خطاب شده به این بنی آدم به خودشان: ما از شما عهد گرفتیم، ما از شما اعتراف گرفتیم، ما از شما اقرار گرفتیم. این كه الآن خلق شده، همین بنی آدم، اگر قبلًا بوده است، پس این خلق چه معنا دارد؟ اگر این قبلًا نبوده، پس از یك چیز دیگر اعتراف گرفته، نه از این خلق. از یك موجود دیگری خدا اقرار گرفته نه از این انسانی كه در مقابل هست و در كنار هست.

 خب این مسئله در راستای همان قضیه‌ای كه ما گفتیم قرار می‌گیرد. یعنی درست اتفاقاً تأیید می‌كند همان مطلبی را كه ما در آن‌جا عرض كردیم كه در مسئله عوالم دیگر، در آن‌جا یا كه در مبدأ اوّل برای اراده ازلی، كه علم عنائی حقّ است، در آن مبدأ اوّل، آن علم مساوی است با نفس معلوم خارجی، كه نفس تصوّر علم عنائی حق نسبت به همه مظاهر و نسبت به همه اعیان خارجی و نسبت به همه موجودات و نسبت به همه مكوّنات و نسبت به همه مبدعات، نفس تصور علم حق، مساوی است با تحقق خارجی تمام اعیان خارج.[[8]](#footnote-8)

 پس بنابر این اراده پروردگار این طور مثل ما نیست كه ما اوّل یك مقدماتی را در وهله اوّل برای رسیدن به علم طی كنیم، وقتی كه به آن علم رسیدیم، تازه اراده برای تحقق آن معلوم در ما انبعاث پیدا كند، وقتی كه اراده انبعاث پیدا كرد، آن موقع به دنبال تحقق آن مراد برویم. در ذات پروردگار: إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ[[9]](#footnote-9) است. در ناحیه امر، نفس اراده با آن نفسِ مراد در خارج یكی است. ما كه اراده می‌خواهیم پیدا كنیم، اوّل این را می‌خواهیم برداریم، بعد وقتی كه اراده كردیم، تازه دست را به طرف این فنجان می‌بریم. اوّل میل به رفع عطش در ما پیدا می‌شود، بعد آن میل ازدیاد پیدا می‌كند، همین طور مقدماتی را طی می‌كند تا این‌كه به اراده می‌رسد، تازه ممكن است بین اراده و بین مراد ما حاجز قرار بگیرد؛ من دستم نتواند به این برسد.

 امّا در ذات پروردگار نفس علمِ ذات باری به یك مراد و تعین خارجی، «مساوقٌ لِوجودها الخارجی و مساوقٌ لتعینه الشخصی و مساوقٌ لجزئیتها الوجودی»؛ یعنی همان اراده نسبت به او مساوی با اوست، دیگر مقدمات نمی‌خواهد، خدا بنشیند فكركند حالا این را چطوری درست كنم؟ آیا این را كه درست می‌كنم با آن تضاد دارد یا تناقض دارد؟ آیا بین آن دو تا را چطور با هم جمع كنم؟ حالا یك خرده از این بزنم، از آن بزنم كم كنم ... این حرفها نیست.

 نفس اراده باری بر تحقق یك امر خارجی مساوقٌ لوجوده، یعنی مساوی با وجود است؛ و همین طوراست نسبت به ولی الهی. ائمه علیهم السلام، معصومین و آن‌ها هم نفس اراده آن‌ها مساوی است باتحقق موجود خارجی.

 برای حضرت عیسی علیه‌السلام در آیه شریفه داریم كه وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي[[10]](#footnote-10). شما خیال می‌كنید حضرت عیسی گل را در دست می‌گرفت و بعد نگاه می‌كرد: خدایا یك اراده‌ای بكن، دعا می‌كند و بعد از آن دعا، خداوند اراده‌اش تعلق به خلق می گیرد. همین كه نفس آن حضرت به تحقق خارجی طیر تعلق می‌گیرد، آن طیر در خارج تحقق خارجی دارد كه پرواز می‌كند، می‌رود.

 نه این‌كه حالا بنشیند فكر بكند، دستی بزند، یك إعمالی بكند، یك فوتی بكند؛ نه! همان تصور آن طیر خارج، مساوقٌ لوجود الطیر و مساوٍ لتعین الطیر؛ این اراده همان اراده ولی است كه البته راجع به این مطالب قبلًا عرض شد[[11]](#footnote-11).

 حالا این مطلب را خیلی سریع می‌گویم و تمام می‌كنیم تا این‌كه فردا به این برسیم. پس روی این جهت وقتی كه علم را ما در ذات باری متصوِّركردیم، و تصور علم نسبت به معلوم خارجی كردیم، در ذات باری این نفس تصور علم مساوقٌ لوجود المعلوم الخارجی. چون هر علمی یك معلومی می‌خواهد دیگر، چیزی كه مقابل ندارد علم نیست. علم تعلق می‌گیرد به یك معلومی. حالا فرض بكنید كه آن معلوم یا در ذات باشد، یا این‌كه آن معلوم خارج از ذات باشد.

 در علوم حصولی و این‌ها، معلوم خارج از ذات است. علم به یك شخص، علم به دیوار، علم به درخت، علم به فرش و امثال ذلك تعلق می گیرد. در آن معلوم بالعلم الحضوری، آن به خود ذات برمی‌گردد و به خصوصیت خود ذات برمی‌گردد. پس وقتی كه ما علم می‌خواهیم پیدا بكنیم به خودمان به غضبی كه در خود ما هست، ما نیاز نیست كسی را در خارج ببینیم، چشممان را باز كنیم؛ حتی چشممان را هم ببندیم احساس غضب را هم در خودمان می‌كنیم. حتی اگر چشممان را هم ببندیم، احساس غریزه عاطفی و عطوفت را در نفس خود می‌كنیم.

 اگر چشم خود را حتی ببندیم، احساس قدرت برای برداشتن یك بار را در نفس خود می‌كنیم و همین‌طور سایر احساساتی كه این‌ها همه در نفس موجود است، و وجودش وجود حضوری است نه وجود حصولی. از جایی نیاورده‌ایم؛ خودمان داریم، در خودمان است، در ذات خودمان است؛ منتها توجه كه می‌كنیم به او، علمِ بر علم پیدا می‌كنیم، اطلاعِ بر اطلاع پیدا می‌كنیم، علمِ مجدد بر آن علمِ حضوری.

 پس بنابراین، در علم حضوری كه آگاهی است، آن آگاهی در علم حضوری مساوی با وجود است. خب در میان مردم این مسئله خیلی مأنوس نیست، این‌ها خیال می‌كنند علم همیشه باید حصولی باشد، از یك جایی باید بیاید برود در ذهن آدم، از بیرون بیاید برود در ذهن آدم، آدم چشمش را باز كند یك عكسی برود درذهن آدم، این می‌شود علم. ولی در علم حضوری همانطوری كه ما در این‌جا الان حضور داریم و وجود ما الآن در این اتاق هست، در علم حضوری همان وجود الشیء را به آن می‌گویند معلوم؛ یعنی همان حس ما، همان قدرت ما، همان رحمت ما، همان غضب ما، و همان قهر ما و همان تفكر ما و همان تعلق ما، تعقل ما و همان شیطنت و پدرسوختگی ما! این‌ها همه‌اش چیست؟ در ما وجود دارد و ما بر این اطلاع پیدا می‌كنیم.[[12]](#footnote-12)

 حالا بعضی‌ها هستند هر روز خودشان را به محاسبه و این‌ها می‌كشند، می‌گویند: ای نفس پدرسوخته! ای نفس متقلّب و فلان و این حرفها، حواست جمع باشد!

 بعضی‌ها نه، این را فراموش می‌كنند و به واسطه فراموشی است كه تمام این بلیات دامن‌گیر افراد می‌شود. این كه بزرگان می‌گویند هی باید مراقبه داشته باشی، همین است. فقط به خوبی‌هایت نگاه نكن، به آن چیزهای دیگرت هم نگاه كن، و متوجه باش كه اگر خدا دستی از تو نگیرد، آن‌ها رو می‌شود، با آن‌ها دیگر با مردم سر و كار داری و امثال ذلك. درست شد؟

 حالا كه در علم، دو علم داریم؛ یك علم حضوری داریم، یك علم حصولی داریم، بیایید شما این‌جا خودتان حساب كنید دیگر نیاز به گفتن من ندارد: علم عنائی به اعیان خارجی از كدام علم است؟ حساب كنید دیگر! ما می‌گوییم اصلًا خلقت آدمی نبوده، خلقت زمین و آسمان نبوده، كهكشان‌ها نبوده‌اند، دیگر مكان هم كه نبوده دیگر، هیچ، خلاص! نه كره زمینی بوده، نه كره قمری، نه كره شمسی، نه كهكشانی نه چیزی ... همین‌ها چیزهایی كه تا جایی سیر می‌كنیم همه از آثار پروردگاراست و الآن مشاهده می‌كنیم، هیچ این‌ها نبوده است. خیلی خب، این یك قلمش.

 آمدیم رفتیم سراغ عالم مثال. عالم مثال نبوده، با خصوصیاتش و عالم برزخش همانی كه امام صادق می‌فرماید بالنسبه به عالم مثال این عالم به این بزرگی كه تازه دارند ستاره‌هایی كه سیصد و پنجاه تا چهارصد میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، تازه دارند كشف می‌كنند. بین سیصد و پنجاه ... حالا تازه این اوّل راه است! باید بنشینیم فقط این مغز ما كه هنگ می‌كند ... چهارصد میلیون سال نوری كشف كرده‌اند ستاره را!

 حالا این‌ها كه نبوده‌اند. این عالم نسبت به عالم مثال مثل یك قطره به دریا می‌ماند! یك قطره به دریا می‌ماند[[13]](#footnote-13). دیگر بروید بالا كه چه خبر است و فلان و این چیزها. این‌ها هیچ‌كدام نبوده‌اند. خدای متعال بود: کان اللَه و لم یکن معه شیء.[[14]](#footnote-14)

 این‌كه نه عالم مادّه بود نه عالم مثال بود نه عالم ملكوت بود كه مافوق مثال است، نه لاهوت و جبروت؛ هیچ نبود! خدا بود و تنها! داریم دیگر: کان اللَه و لم یکن معه شیء همان ذات بسیط بالصرافه. آن ذات بصیر بالصرافه، آیا عالم در همان مرحله، در همان افق، ـ كه اسم افق البته غلط است ـ در همان مرتبه ـ مرتبه خوب است ـ مرتبه صرافت، آیا این ذات علیم بود یا نبود؟ یا جاهل بود؟ نمی‌شود بگوییم كه جاهل بود؛ علیم بود. این علمش به چه تعلق گرفته؟ بالاخره هر علمی یك معلوم می‌خواهد! خب نمی‌شود كه آدم همین‌طور فقط علیم باشد! این علم مگر به اعیان خارجی تعلق نگرفته؟ به مظاهر خودش مگر تعلق نگرفته؟ آیا این تعلق علم عنائی حضرت حقّ به مظاهر ـ حالا اسم مظاهر هم نمی‌آوریم. اصلًا خیلی عامیانه می‌خواهیم امروز صحبت كنیم ـ علم پروردگار به آدم‌های خارج از ذات خودش، ـ خیلی حرف چرند و خیلی دیگر عالی است! ـ به این عوالم، علم پروردگار به این معلومات، علم پروردگار به این‌ها، به علم حضوری است یا به علم حصولی است؟ اگر به علم حصولی است كه علم حصولی كه یك امر خارج از ذات باید باشد! تا یك امر خارج از ذات نباشد كه عالم، علم پیدا نمی‌كند به معلوم. شما می‌توانید الآن علم پیدا كنید به این‌كه در این صحن چه چیزهایی هست؟ قبل از این‌كه چشمتان را باز كنید؟ و اگر باز كردید چیزی نباشد، آیا اطلاع پیدا می‌كنید؟ نه! باید یك درخت در این‌جا باشد، باید این حوض باشد، باید فرض كنید باغچه و امثال ذلك، باشد تا شما آن علم حصولی برایتان حاصل بشود. جدای از ذات پروردگار چه بوده كه پروردگار عالم به او بشود؟ هیچ!

 چون غیر از ذات فرض این است كه چیز دیگری نبوده است. پس علم پروردگار به چه تعلق گرفته؟ می‌شود علمِ چه؟ علم حضوری: علم به خودش. وقتی كه علم به ذات خودش پیدا می‌كند، یعنی علم به تمام مظاهری كه در ذات خود این مظاهر را استجماع كرده است. آن مظاهر همین اعیان خارجی است.

 پس بنابراین تا خدا خدایی می‌كرد، خلق خدا هم وجود داشت. تمام این عوالم وجود داشت، تمام عالم مادّه وجود داشت، عالم نمی‌دانم مثال وجود داشت، عالم ملكوت وجود داشت، تا یك لحظه و یك برهه از تخلّی بین ذات و بین معلوم خارجی دیگر می‌شود مستحیل و ممتنع، لازمه‌اش جهل ذات به ذات خودش است. كه ذات باری نسبت به ذات خود جاهل است، نسبت به مظاهر خود جاهل است؛ درست؟[[15]](#footnote-15) تا این‌جا مسئله روشن شد؟ البته خب باید خیلی روی این قضیه دقیق بشویم.

 حالا می‌آییم سراغ عالم الست، كه خود پروردگار اثبات تقدم و تأخر كرده، این دیگر چگونه توجیه می‌تواند پیدا كند؟

 اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. براى اطلاع بيشتر در مسأله ربط حادث به قديم رجوع شود به کتاب افق وحى صص ٦٦ و ٦٧ و ٢٦٧ و گلشن اسرار ج ١ صص ١٩٣ تا ١٩٦ و نور ملکوت قرآن ج ١ ص ٢٤٥ و روح مجرد ص ٦١٤ و معاد شناسى ج ١٠ ص ٢٦٣ [↑](#footnote-ref-1)
2. براى نقد نظريه نسبيت زمان رجوع شود به معاد شناسى ج ٨ مجلس ٥٧ صص ٢٦٨ تا ٢٨٥ و نور ملکوت قرآن ج ٢ ص ٧١ تا ٧٦ و ٨٠ تا ٨١ و ٣٠٣ تا ٣٠٥ [↑](#footnote-ref-2)
3. براى اطلاع بيشتر بر حقيقت زمان و مکان رجوع شود به کتاب معاد شناسى ج ٦ مجلس ٥٧ صص ٢٤٨ تا ٢٨٥ و نور ملکوت قران ج ٢ ص ٧٥ تا ٨٦ [↑](#footnote-ref-3)
4. براى اطلاع بر اين روايات رجوع شود به امام شناسى ج ٧ ص ٤٦ و ج ١٥ ص ٢٨٢ تا ٢٨٥ [↑](#footnote-ref-4)
5. رجوع شود به غايه المرام ج ١ ص ٢٦ الطبع الثانى و امام شناسى ج ٧ ص ٤٦ و ج ١٥ ص ٢٨٢ [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره الحج (٢٢) ذيل آيه ٤٧ و سوره السجده (٣٢) ذيل آيه ٥ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره الاعراف (٧) آيه ١٧٢ [↑](#footnote-ref-7)
8. براى اطلاع بيشتر در اين موضوع رجوع شود به افق وحى صص ١١٧ تا ١٢٣ و اسرارملکوت ج ٢ ص ٢٣٠ تا ٢٣٥ و مهرفروزان صص ١٠٦ تا ١٠٧. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره يس (٣٦) آيه ٨٢ [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره المائده (٥) قسمتى از آيه ١١٠ [↑](#footnote-ref-10)
11. براى اطلاع بيشتربراين موضوع رجوع شودبه نورملکوت قرآن ج ٢ صص ١١٠ تا ١٢٢ وافق وحى ص ٧٧ تا ٧٩ و ١٤٩ تا ١٥٧ [↑](#footnote-ref-11)
12. براى اطلاع بيشتر رجوع شود به افق وحى فصل دوّم درحقيقت علم و ادراک [↑](#footnote-ref-12)
13. رجوع شود به کتاب توحيد علمى و عينى صص ٢٢٦ به نقل از تفسير صافى و الميزان و العياشى [↑](#footnote-ref-13)
14. براى اطلاع بر اسناد اين حديث رجوع شود به کتاب توحيد علمى و عينى ص ١١٤ و ١١٥ [↑](#footnote-ref-14)
15. براى اطلاع بيشتر پيرامون اين موضوع رجوع شود به کتاب توحيد علمى‌و عينى ص ١٧٢ تا ١٧٤ براى اطلاع بيشتردراين موضوع رجوع شود به افق وحى ص ١١٧ تا ١٢٣ واسرارملکوت ج ٢ ص ٢٣٠ تا ٢٣٥ ومهرفروزان ص ١٠٦ تا ١٠٧) [↑](#footnote-ref-15)